

خیلواکی



استقلال

www.esteqalaal.net

۲۶ جنوری ۲۰۲۵

نویسنده: LOIC WACQUANT

برگردان: شروین احمدی از لوموند

ارسالی: میر عبد الرحیم عزیز

دموکراسی آمریکایی چگونه تروریسم نژادی را سازماندهی می کرد

یک قطره خون کافی است

چگونه می توان ادامه رژیم نژادپرستی را در کشوری توضیح داد که برابری بین سفیدپوستان و سیاهان را با لغو برده داری به رسمیت شناخته شده است؟ اثر لوئیک واکان، « جیم کراو (Jim Crow)، تروریسم کاست در آمریکا» که ما صفحاتی از آن را در زیر منتشر می کنیم، امکان می دهد دریابیم که چگونه قانون و سیاست می تواند تضمین کننده تسلطی وحشیانه باشد. از جمله در کشوری که خود را بهشت دموکراتیک می داند.



اصطلاح «جیم کراو» از عنوان یک آهنگ همراه با رقص سال ۱۸۳۲ گرفته شده است « Jump » : « Jim Crow خواننده آن « Thomas Dartmouth Daddy Rice » ، تحسین شده ترین آواز خوان زمان خود در ایالات متحده و انگلستان بود. جیم کراو به یکی از چهره های کلیدی

نمایش‌های مینسترل* تبدیل شد که ویژگی‌های فرضی شخصیت سیاه‌پوستانی را مسخره می‌کرد که در مزرعه کار می‌کردند. با لباسی پُر وصله و کلاهی که مرتبا با آن به گونه‌ای خنده دار بازی می‌نمود، «جیم کراو» در آوازی با لهجه ای «اتیوپیایی» (لهجه ای مانند مبارک در سیاه بازی.م) ، داستان برده ای راضی از وضعیت خود را تعریف می‌کرد.

مورخان از اصطلاح «جیم کراو» برای نامیدن دوران « جداسازی نژادی» استفاده کرده اند، که در محدوده دو تصمیم دادگاه عالی ایالات متحده قرار دارد که در سال ۱۸۹۶ تفکیک قانونی «نژادها» را در جنوب کشور تائید و سپس در سال ۱۹۵۴ آنرا باطل کرد. این باره زمانی در عین حال مشخص کننده خشن ترین رژیم سلطه نژادی دوران مدرن در زمان صلح می باشد.

"جیم کراو" بین دوره استقرار این رژیم(آغاز قرن بیستم)، دوران شکوفایی هژمونیک (دوره بین دو جنگ) ، و مبارزه برای زیر سوال بردن و انحلال تدریجی آن (دو دهه پس از جنگ جهانی دوم) تحول یافت. در ده ایالت جنوبی که قبلاً یک کنفدراسیون را تشکیل می دادند، ویرجینیا و کارولینای شمالی در منتهی الیه قطب «مدنیت» بودند و در دورترین سوی قطب دیگر، «وحشیگری» در می‌سی‌سی‌پی تجسم می یافت و ایالاتی مانند فلوریدا، جورجیا و آرکانزاس در امتداد آن در همین طیف قرار داشتند.

کمی خون سیاه همه چیز را کاملاً سیاه می کند

برای درک این رژیم سلطه نژادی، ابتدا باید سیستم طبقه بندی ای را درک کرد که زیربنای آن بود. در جنوب ایالات متحده، پس از لغو برده داری، قانون و عرف عمومی تنها دو گروه مجزا به رسمیت شناخته می شد، سفیدپوستان و سیاه پوستان (negros) یا (colored) این جداسازی وجود تنوع ارتباطات جنسی گسترده انسانهای تحت بردگی را در نظر نمی گرفت که موجب طیفی گسترده در محدوده رنگ پوست و فنوتیپ(رخ نمود) ها در میان جمعیت سیاه‌پوست می‌شد. فرزندان والدینی که از نظر نژادی مختلط بودند، بدون توجه به رنگ پوست ، بر اساس وضعیت اجتماعی یا هویت نژادی اجداد دیگرشان، به طور خودکار در دسته فرودست تر، یعنی سیاه پوستان، قرار می گرفتند. این قانون به اصطلاح «قطره خون» زمانی سخت تر شد که خصومت نسبت به دورگه بودن(اختلاط نژادی) در اواسط قرن نوزدهم به هیستری جمعی تبدیل شد. پس از آن شبه نظامیان و گروه های ضد اختلاط نژادی در سراسر جنوب سازماندهی شدند. ۱۴ ایالت از پانزده ایالت جنوبی به سرعت موازین قانونی سفت و سختی را تصویب کردند که به طور رسمی وضعیت نژادی «سیاه‌پوست» را بر اساس وجود نسبیتی در « قطره خون» تعریف می کرد. در فلوریدا، طبق قانون اساسی ایالت،

داشتن یک شانزدهم خون سیاه پوست کافی بود تا فرد «سیاهپوست» در نظر گرفته شود. در مرلند و می سی سی پی این میزان یک هجدهم بود. در کنتاکی وجود هر «مقدار قابل تشخیص» خون سیاه کافی بود. در آرکانزاس، «سیاهپوست» به «هر فردی که خون سیاهپوست در رگهای خود دارد» اطلاق می شد، در حالی که در آلاباما، مولاتوها* در طبقه بندی سیاه پوستان قرار گرفتند. اما این طبقه بندی مسئله مولاتو را حل نکرد و سفیدپوستانی که از هویت نژادی خود مطمئن نبودند، در مورد «سیاه پوستی نامرئی» دچار پارانوئیا شدند (که در رمان های ویلیام فاکنر «روشنائی ماه اوت» و «ابشالوم، ابشالوم!» مطرح شده است). این نگرانی به قدری شدید شد که معاشرت با نوادگان بردگان با هر رنگی کافی بود تا فرد حتی در غیاب اثبات اصل و نسب آفریقایی، سیاه پوست (یا «سیاهپوست سفید») طبقه بندی شود. از دهه ۱۹۲۰، سفیدپوستان و سیاه پوستان دو دسته نژادی بودند که با یک سد خونی غیرقابل عبور، به ویژه در ایالت های جنوبی، از هم جدا شدند. بدین ترتیب ایالات متحده تنها کشوری در جهان شد که سیاه بودن را با قاعده قطره خون تعریف کرد. با این حال، برای جمعیت سیاه پوست که در میانه دوگانه انگاری سیاه و سفید گرفتار بود، درجه بندی رنگ ها همچنان اهمیت داشت. این چنین بود که در شهر کوچک می سی سی پی در دهه ۱۹۴۰، پوست روشن یک دارایی اقتصادی، اجتماعی و جنسی به حساب می آمد. معیارهای زیبایی «سفیدپوست بودن» بود و مردان موفق از نظر اجتماعی تلاش می کردند تا با زنان «روشن» ازدواج کنند.

قانون «قطره خون» که برای تحمیل «برده داری» ایجاد و برقرار شده بود، از لغو آن در سال ۱۸۶۵ نیز جان سالم به در برد. ضرورت خلوص خون، ریشه در اعتقاد سفیدپوستان به ماهیت پست و زشت بدن سیاه، انگیزه های حیوانی، ذات و روان حقیر سیاهپوستان داشت، اعتقادی که از پیوند برده داری و سیاهوارگی متولد شده بود. پس از جنگ داخلی (۱۸۶۱-۱۸۶۵)، دیدگاه غالب در میان نخبگان سفیدپوست این بود که برداشتن محدودیت های بندگی سیاهپوستان، منجر به بازگشت شان به حالت وحشی و حیوانی می گردد، به طوری که اختلاط با آنها یک تهدید وجودی برای تمدن ایجاد می کند. تصویر مرد سیاهپوست همچون یک دیو بی رحم و شهوانی «ریشه در تخیل برده داری داشت، که مرد سیاهپوست را دارای طبیعتی دوگانه می دانست: مطیع و مهربان زمانی که برده است و خشن و قاتل وقتی آزاد می گردد» (۱).



اما این همه ماجرا نبود: سیاه پوستان گویا به ویژه در برابر بیماری آسیب پذیر و ناقلان همه جا حاضر اما نامرئی عفونت ها بودند ، به طوری که روابط صمیمی (نزدیکی) با آنها ناگزیر منجر به «خودکشی نژادی» سفیدپوستان می شد. نژاد سیاهپوست همچنین مستعد ابتلا به بیماری ها بود و دلیل آن به عقیده «متخصصین» «هوسرانی و افراط در خوراک و شهوت جنسی» و همچنین «بی اعتنایی کامل به قوانین سلامت و بهداشت» بود. برای مهار این تهدید بهداشتی، لازم می بود که نسب نژادی به شدت کنترل و جداسازی اعمال شود.

تصویرهای تحقیرآمیز آفریقایی تبارها تا اواسط قرن بیستم ادامه یافت. هنوز در دهه ۱۹۴۰، سفیدپوستان می سی سی پی باور داشتند که «سیاهپوستی شکل پست تری از ارگانسیم است، از نظر بیولوژیکی بدوی تر، از نظر ذهنی پائین تر و از نظر عاطفی کم توسعه یافته تر. نسبت به درد بی حساس و ناتوان از یادگیری است و رفتاری شبیه به حیوان دارد» (۲). سیاهپوستان ذاتا تنبل در نظر گرفته می شدند، به طوری که استفاده از زور برای وادار کردنشان به کار ضروری بود. آنها «مانند کودکان، خنده دار و بی خیالند و تصویری از زمان ندارند و از این رو قادر نیستند که ارضای خواسته های خود را به تاخیر اندازند و یا برای آینده برنامه ریزی کنند». آنها از غریزه گله پیروی می کنند و نمی خواهند وضعیت خود را بهبود بخشند. به همین دلیل است که آنها ترجیح می دهند توسط سفیدپوستان هدایت و فرماندهی شوند: «از هر هزار نفر یک نفر نمی خواهد مستقل باشد.»



با این حال، تصور غالب این بود که سفیدپوستان باید حواسشان را جمع می کردند، زیرا سیاه پوستان طبیعتی دروغگو و دزد، ناپایدار و غیرقابل اعتماد دارند و همچنین به طور مادرزادی ساده لوح هستند، به طوری که می توانند به راحتی توسط «آژیتاتورهای که از بیرون آمده اند» از جمله کمونیست ها فریب داده شوند. در واقع، هنگامی که اعتراض سیاهپوستان علیه جیم کراو در دوره پس از جنگ گسترش یافت، سفیدپوستان جنوبی فعالیت آفریقایی-آمریکایی تبارها را به عنوان تلاشی برای ایجاد «شوراهای سیاهپوستان» (مانند شوروی) محکوم کردند.

حملات خشونت آمیز کولوکس کلان

پس از الغاء، برده داری، اصلی ترین رویای برده های سابق تضمین استقلال اقتصادی از طریق خرید قطعات زمین کشاورزی بود. اما وعده «چهل جریب و یک قاطر» هرگز محقق نشد (۳). زمین داران سفیدپوست با تکیه بر بی تحرکی جغرافیایی نیروی کار سیاه پوست شان، آنها را از دسترسی به مالکیت زمین محروم کردند. در برخی ایالت ها، شبه قوانینی در مورد سیاهان که درست پس از جنگ داخلی وضع شد، آمریکایی های آفریقایی تبار را از داشتن زمین های کشاورزی منع می کرد. در برخی مناطق، حملات خشونت آمیز کولوکس کلان، باعث وحشت دهقانان و کشاورزان سیاه پوست می شد. در هر صورت، اکثر فرزندان بردگان امکاناتی برای اجاره یا خرید زمین قابل کشت نداشتند. این گونه بود که اکثریت قریب به اتفاق سیاهپوستان «زارع سهم گیر» شدند، کسانی که با کار کردن در تمام طول سال فقط «نیمه محصول» را دریافت می کردند. دیگرانی نیز همچون کارگران کشاورزی در مزرعه هایی که در آنجا برده بودند، استخدام شدند.



در ایالت‌های سابق کنفدراسیون، «زارع سهم گیر» شدن توسط مالکان قبلی هم بر سفیدپوستان و هم بر سیاه‌پوستان تحمیل می‌شد. این امر همراه با جدائی نژادی به ارث رسیده از دوران بندگی، به مالکان سفیدپوست اجازه می‌داد با در اختیار گرفتن منبع اقتصادی اصلی کشاورزان سیاه پوست، ابزاری نمادین برای سلطه خود داشته باشند و با پیوند سلب مالکیت آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار و وابستگی اقتصادی شان، زیر دست بودن آنها را تداوم بخشند. علاوه بر این، برای سفیدپوستان، وضعیت «زارع سهم گیر» داشتن امری موقتی بود، در حالی که برای آفریقایی‌تبارها عموماً دائمی بود.

کشاورز و خانواده‌اش به عنوان «زارع سهم گیر»، نیروی کار را تأمین می‌کردند، در حالی که مالک زمین، بذر، ابزار و حیوانات و همچنین یک اتاقک چوبی موقت و بدون پنجره و امکان استراحت را تأمین می‌کرد. مالک زمین همچنین حداقل وجوه لازم را به صورت نقد یا دفترچه کوپنی که فقط در فروشگاه مزرعه قابل استفاده بود، از پیش می‌پرداخت و حداقل پوشش پزشکی را برای شش ماه قبل از برداشت محصول فراهم می‌کرد. خانواده کشاورز سیاه پوست، واحد اساسی کشاورزی در کشت پنبه بود و دوام اقتصادی آن عمدتاً به اندازه خانوار بستگی داشت، به طوری که کودکان ۷ ساله مسئول بیل زدن و چین محصول و پسران ۱۲ ساله و بالاتر مسئول شخم زدن زمین با گاوآهن بودند.

پس از برداشت محصول، بسته به قراردادی که با مالک بسته شده بود، کشاورز از یک سوم یا نیمی از درآمد برخوردار بود. مالک، هم فروش محصول و هم حسابداری پیش‌خریدها را کنترل می‌کرد و برای او جعل حساب‌ها آسان بود. در نتیجه، در پایان فصل، کشاورزان به سختی در سود و زیان سر به سر می‌شدند یا بدتر از آن، خود را بدهکار می‌دیدند. بسیاری سپس مجبور می‌شدند به امید به دست آوردن شرایط بهتر نقل مکان کرده و در مزرعه‌ای در همسایگی مستقر شوند، یا در غیر این صورت با چشم پوشی بر عدم صداقت مالک، برای پرداخت بدهی مجبور به ادامه کار بودند. در حدود سال ۱۹۳۰، بیش از ۸۰ درصد از زارعین سهم گیر در شهر ایندیانولای می‌سی‌سی‌پی، قادر به پوشش بدهی‌های خود نبودند، در حالی که ۹۱ درصد در شهرستان ماکون، جورجیا، ضرر می‌دادند (۴).



بسیاری از زارعین سهم گیر که فقیرتر از آن بودند که در طول ماه‌های زمستان در مزرعه زنده بمانند، مجبور می شدند به خانه اقوام رفته و یا به دنبال کار موقت تا فصل کاشت بعدی به شهرهای همسایه مهاجرت کنند. کشاورزان سیاه پوستی که زمین های خود را با مبلغ ثابتی اجاره می کردند، وضعیت چندان بهتری نداشتند. آنها با شیر و نان گدائی شده از مالکین زندگی می کردند و مجبور بودند به جیره غذایی کمتر از سهمیه‌ای بسنده کنند که بردگان دریافت می کردند.

کشاورزان سهم گیر سیاه‌پوست به‌ویژه در برابر این تقلب سازمان‌یافته آسیب‌پذیر بودند چراکه یک اعتراض ساده به «توافق صورت گرفته» در مورد یک فصل، خشم فوری مالک سفیدپوست را برمی‌انگیخت که می توانست بی هیچ مانعی شخصا دست به خشونت بزند و یا به قانون برای اجرای این توافق ناعادلانه متوسل شود: «ارباب پشت میزش نشسته است، یک هفت تیر کالیبر ۴۵ کنار دستش. (...) زارع نمی تواند توافق را به چالش بکشد، در غیر این صورت ارباب تفنگ به دست از او می پرسد که آیا قصد دارد پرحرفی کند یا خیر. اگر دهانش را نمی بست، «پان-پان» (۵). آمریکایی های آفریقایی تبار که جسارت درخواست صورت حساب جزئی پیش پرداخت ها یا رسید فروش پنبه خود را داشتند، قربانی رفتاری وحشیانه می شدند و پس از شلاق خوردن، از شهر رانده می شدند یا بدون عواقب قانونی به قتل می رسیدند. دروغگو یا دزد خواندن یک سیاه پوست معمولاً دلیلی کافی برای «قتل موجه» او در نظر گرفته می شد. در مناطق روستایی دورافتاده، زندگی سیاه‌پوستان در واقع ارزش کمی داشت، همانطور که جمله ای که در جنوب تکرار می شد، نشان دهنده آنست: «یک قاطر را بکش، یکی دیگر بخر. یک کاکا سیاه را بکش، یکی دیگر استخدام کن.» ارباب زارعین سهم گیر و کشاورزان سیاه پوست برای جلوگیری از «گستاخی» آنها، یعنی مطالبه حقوق اقتصادی شان، امری عادی بود. کشاورز سیاه پوستی که حسابداری مالک سفیدپوست خود را زیر سوال می برد، همیشه یک سیاه‌پوست بد و خطری برای عملکرد سیستم مزارع محسوب

می‌شد. او را معمولاً قبل از اینکه دیگران را از راه بدر کند، از مزرعه بیرون می‌کردند (۶). در یکی از شهرستان‌های می‌سی‌سی‌پی، برای یک مالک غیرمعمول نبود که از دیگر مالکین دعوت کند تا در «میهمانی‌های شلاق‌زنی» شرکت کنند و برای عبرت، زارعین سهم‌گیر سرکش را در مقابل هم‌نوع هایشان شکنجه نمایند.

هنگامی که کارگران کشاورزی و زارعین سهم‌گیر سعی می‌کردند دست به سازماندهی برای بهبود وضعیت خود بزنند، خشونت به اوج می‌رسید. جوخه‌های شبه نظامی دولتی برای سرکوب تلاش برای ایجاد سندیکا اعزام می‌شدند. آنهایی که مظنون به سرکردگی بودند مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتند، اخته می‌شدند و یا به قتل می‌رسیدند. در اکثر ایالت‌ها، قرارداد «زراعت سهم‌گیرانه» دارای این ویژگی بود که مالک می‌توانست برای احترام به آن به جای دادگاه مدنی، به دادگاه کیفری متوسل شود. یک «زارع سهم‌گیر» که قراردادی به سبک انگلیسی بسته بود در دادگاه مدنی تحت تعقیب قرار نگرفت (او هیچ‌داری نداشت)، اما با اتهام کیفری زندانی و سپس به صاحبش بازگردانده شد تا در ازای بدهی خود کار کند و گاهی اوقات به عنوان یک کارگر اجباری به دیگران اجازه داده می‌شد.

حبس‌های بی‌دلیل و غیرموجه

مامورین اجرای قانون (کلانترهای محلی.م) همچنین به دلایل پیش‌پا افتاده یا بهانه‌هایی مانند «اخلال در نظم عموم»، «پرسه زدن» و «ولگردی» سیاهپوستان را جریمه می‌کردند و درآمدهای حاصل از اینکار برای پرداخت حقوق پلیس و هزینه دادگاه‌ها استفاده می‌شد. بدین ترتیب، «مجازات کیفری به یک فعالیت سودآور به ضرر سیاهان تبدیل شد»: «وقتی کارفرمایان سفیدپوست فاقد نیروی انسانی می‌شدند، به کلانتر اطلاع می‌دادند و او ناگهان بهانه‌های مبهمی مانند قوانین ضد ولگردی را اعمال می‌کرد و در نتیجه به زور کارگران لازم را برای کاشت زمین را تامین می‌نمود» (۷). آنهایی که پس از توقیف پشت‌میله‌های زندان بودند، تحت فشار قرار می‌گرفتند تا قراردادهایی را امضا کنند که به مالکین اجازه می‌داد از هر ابزار فشار شخصی‌ای که لازم می‌دانستند برای دریافت خدمات استفاده نمایند، آنها را حبس کنند و حتی هزینه‌های انجام شده برای دستگیری متهم فراری احتمالی را از دستمزد وی کسر کنند.

با قوانینی که «دزدی کشاورزی» را به یک جنایت بزرگ تبدیل می‌کرد و احکامی که استخدام نیروی کار را در شهر محدود می‌نمود، ترکیبی از وابستگی اقتصادی و فشار قانونی باعث تحمیل وضعیتی می‌شد که ویلیام ادوارد بورگارد دوبوآس آن را «بردگی بدهی» می‌نامد که از خیلی

جهات بدتر از برده‌داری ساده بود (۸). اقلیت سیاه‌پوستانی که توانستند از چنگ بیگاری در مزرعه فرار کنند و به دنبال کار در اردوی برداشت سقز، کارگاه‌های چوب بری یا شهرکهای نوظهور معدنی و صنعتی بروند، به سرعت متوجه شدند که چشم‌انداز اقتصادی آنها در آنجا نیز محدود به «کارهای مخصوص سیاهان» ، یعنی سخت‌ترین و خطرناک‌ترین آنها است. این مشاغل به این دلیل به آنها داده می‌شد که می‌توانستند سخت‌تر و با دستمزدی کمتر از سفیدپوستان و تحت رفتاری خشن‌تر کار کنند. در دهه ۱۹۳۰، صاحب یک کارخانه بسته‌بندی می‌سی‌سی‌پی ترجیح خود برای کارگران آفریقایی تبار را با امکان بستن دهن تنبل‌ها و آژیتاتورهای اتحادیه ، توضیح می‌داد: «من یک چماق می‌گیرم و باهانش دو یا سه تا سیاه پوست را خوب می‌زنم و همه چیز بلافاصله به حالت عادی باز می‌گردد» (۹).

به نوبه خود، زنان سیاه‌پوست به راحتی شغلی با حقوق در خدمات خانگی به عنوان آشپز، خانه‌دار، لباس‌شوی یا پرستار بچه پیدا می‌کردند، زیرا همه خانواده‌های سفیدپوست، به جز فقیرترین‌ها، خدمتکار داشتند. آنها با دستمزد ناچیز (چهارده ساعت کار در هفت روز هفته، در می‌سی‌سی‌پی اوایل قرن بیستم) کار می‌کردند. چیزی که به قیمت بی‌توجهی به خانواده‌شان تمام می‌شد، بدون اشاره به تهدید همیشگی سوء استفاده جنسی از سوی مردان سفیدپوست که به راحتی تکرار می‌کردند که هیچ زن سیاه‌پوستی پس از بلوغ باکره نیست.

در زمان جیم کراو، عرف و قانون و خشونت با هم ترکیب شدند تا ارتباط بین دو جامعه را به شدت محدود کنند و یک «جدا سازی نهادین» روشمند به وجود آورند که به موجب آن هر سازمان دولتی یا خصوصی، مسیری را برای سفیدپوستان («Whites only») و راه دیگری برای سیاه پوستان («Colored only») مشخص کند. اولی جاده سلطنتی بود و دومی «امتیاز زیردست» بودن که نشان دهنده حقارت و فرودستی آفریقایی تبارها.

دوشاخگی که اصطلاح محلی «جداسازی» (نژادی) به آن اشاره دارد و توسط خود جنوبی‌ها استفاده می‌شد (و مورخان آن را به کار می‌گیرند)، اصطلاحی مناسب برای توضیح شرائط نیست زیرا جیم کراو فقط به این رضایت نمی‌داد که سیاه‌پوستان را در محله‌های مسکونی جدا و پایین‌تر (معروف به darktown) منزوی کند. بلکه آنها را از طیف وسیعی از امکانات عمومی و موسسات تجاری، اتاق‌های انتظار و توالت‌ها، آسانسورها و باجه‌های تلفن، ترامواها و اتوبوس‌ها، سالن‌های نمایش و سینماها، پارک‌ها و سواحل، بیمارستان‌ها و اداره‌های پست، یتیم‌خانه‌ها و خانه‌های سالمندان دور نگه می‌داشت. اصل دوشاخگی حتی در مورد زندان‌ها، سردخانه‌ها و گورستان‌ها نیز صدق می‌کرد

- فلوریدا تا آنجا پیش رفت که از چوبه‌دارهای مختلف برای اعدام محکومان اعدام سفید و سیاه‌پوست استفاده کرد.

رفتاری محترمانه و فرمانبردار ، رعایت «احکام تکریم»

بردگان سابق و فرزندان آنها اجازه نداشتند در همان مدارس سفیدپوستان تحصیل کنند. آنها همچنین مجبور بودند کلیساهای خود را تأسیس کرده و توسعه دهند، زیرا کلیساهای سفید تنها در بهترین حالت به آنها وضعیت عضویت درجه دوم را می‌داد. توجیهی که عموماً برای این مهندسی اجتماعی دقیق و حتی جنون‌آمیز بیان می‌شد این بود که در غیاب جداسازی نهادینه «نژاد سیاه، نژاد سفید را آلوده و عقب افتاده می‌کند»، گفتاری تمدنی که در جنوب به اوج رسیده بود.

در طول دو دهه اول قرن بیستم، کل چشم انداز فیزیکی جنوب آمریکا با برافراشتن دیوارها و موانع، تابلو ها و علائم) « Whites only » فقط سفیدها) و « Colored only » فقط رنگین پوست ها) در شهرها تغییر کرد (به عنوان مثال، آبخوری ها و اتاق‌های انتظار که برای یکی از دو گروه اختصاص داده شده بود). امری که با اعلانات نژادی غیررسمی، و ساخت ورودی‌های دو گانه در ساختمان‌های عمومی و فروشگاه‌ها تقویت شد. این نژادی شدن فضا باعث شد که در فیلمنامه‌ها دو نقش تخیلی شکل بگیرد: نقش اربابان سفیدپوست خیرخواه و خدمتکاران آفریقایی تبار راضی و شاد آنها. در واقع، تنها استثناء در این جدایی سفت و سخت، خدمتکاران سیاه‌پوستی بودند که برای انجام وظایف خود اجازه ورود به فضاهای سفید پوستان را داشتند.



در آلاباما، شرکت‌های اتوبوس‌رانی موظف بودند در ایستگاه‌ها، جایگاه‌های جدا برای سفیدپوستان و سیاه‌پوستان تدارک ببینند که با «پارتیشنی ساخته شده از فلز، چوب، برزنت یا مواد دیگر» از هم جدا شده باشند و مانع دید بین دو بخش شود. در آرکانزاس، شرکت راه‌آهن به ازای هر قطاری که بدون جداسازی حرکت می‌کرد، مشمول جریمه ۵۰۰ دلاری می‌شد. در جورجیا، کنترل چی متعلل در بیرون کردن مسافر سیاه‌پوستی از قطار که جداسازی را رعایت نکرده بود، جریمه می‌شد. در کارولینای شمالی، ترامواهایی که فقط سفیدپوستان یا سیاه‌پوستان را سوار می‌کردند، ملزم به نمایش علائم نورانی ای بودند که روی آن‌ها («Whites» سفیدها) و («Colored» رنگین پوست) به وضوح از فاصله سیصد فوتی پس از غروب آفتاب دیده شود. تصمیم‌گیری در مورد «نژاد» مسافر بر عهده راننده قطار بود، اما اگر او مرتکب «یک اشتباه صادقانه» می‌شد، شرکت در آن مسئولیت قانونی نداشت.

سیاه‌پوستان به‌ویژه در حضور سفیدپوستان، باید رفتاری محترمانه و فرمانبردار می‌داشتند، در غیر این صورت با مجازات خصوصی یا تنبیه عمومی، به سرعت در «مسیر درست» قرار می‌گرفتند. علاوه بر این، آنها باید «احکام تکریم» را رعایت، داوطلبانه و شادمانه رفتار می‌کردند، سفیدپوستان را با استفاده از عبارات («Ma'am» بانو) و («Sir» حضرت آقا) (یا captain «boss» خطاب می‌کردند، در حالی که سفیدپوستان آنها را با نام‌های کوچک یا boy «girl» یا «auntie» خاله)، بدون در نظر گرفتن سن و موقعیت شان صدا می‌کردند. حتی مکالمات تلفنی نیز شامل تابوها و مجازات‌های مربوط به تعاملات نژادی می‌شد، امری که همراه با دشواری‌های عملی در تعیین رنگ پوست افراد در آن سوی خط بود. حتی گزارش‌های روزنامه‌ها و مبادلات شفاهی و کلا و قضات در دادگاه‌ها نیز باید این «جداسازی» را رعیت می‌کردند. در شهری در دلتای می‌سی‌سی‌پی، اداره پست کلمات «Mr» و «Mrs» را در نامه‌های خطاب به ساکنان رنگین پوست پاک می‌کرد. در شهر دیگری، کارکنان پست سفیدپوست به جای اینکه نامه سیاه‌پوستان را به صورت دستی به آنها تحویل دهند، بر روی زمین می‌انداختند. در گفتگو با افراد سفیدپوست، به سیاه‌پوستان اکیدا توصیه می‌شد که اجازه دهند آنها ابتکار عمل را به دست بگیرند، بحث را هدایت و دیدگاه خود را تحمیل کنند.

منتظر شوید که اول به مشتریان سفید خدمات رسانی شود!

با مجازات سیلی زدن، هل دادن به جاده، حمله یا دستگیری توسط پلیس، آفریقایی تبار‌ها باید به سرعت پیاده رو را ترک می‌کردند تا رهگذران سفیدپوست فضای کافی داشته و اطمینان حاصل

کنند که به آنها برخورد یا آنها برایشان مانعی ایجاد نمی کنند. در غیر اینصورت مجازات سیلی خوردن، هل داده شده به بیرون از پیاده رو، حمله یا دستگیری توسط پلیس در انتظارشان بود. سیاه پوستان در فروشگاه ها و ادارات باید منتظر می ماندند تا همه مشتریان سفیدپوست خدمات رسانی شوند ، اما در عین حال باید عقب می ایستادند و در را برای سفید پوستان نگه می داشتند. آنها در فروشگاه ها حق امتحان کردن لباس، کلاه یا کفش را نداشتند.



به همین ترتیب، عرف مسلط، رانندگان سیاهپوست را از داشتن حق تقدم یا سبقت از وسایل نقلیه‌ای که توسط سفیدپوستان هدایت می‌شد، یا از پارک کردن در خیابان‌های اصلی شهر منع می‌کرد. یک تصادف ساده راننده سیاهپوستی با یک راننده سفیدپوست که واکنشی با خشم غیرقابل کنترل نشان می‌داد، می‌توانست مرگبار باشد. برای آفریقایی تبار ها بهتر آن بود که خودروهای گران قیمت نداشته باشند ، زیرا سفیدپوستان آن را دلیلی بر «گستاخی» می دانستند. در برخی از شهرستان‌های روستایی، رانندگی ساده با یک خودرو می‌توانست منجر به تلافی‌جویی خشونت‌آمیز شود، مانند زمانی که سفیدپوستان در یک شهر کوچک جورجیا، یک کشاورز سیاهپوست و دخترش را قبل از پاشیدن بنزین ، او را از خودروش خارج کردند و آن را آتش زدند و گفتند: «از این پس شما سیاه پوستان، اگر می‌خواهید در این شهر بمانید، باید یا پیاده و یا سوار یک قاطر پیر به شهر بیائید». هر علامت ظاهری که نشان دهنده تمایل احتمالی سیاه پوستان به رفتار محترمانه باشد، مانند لباس خوب پوشیدن و آمدن به شهر در یکی از روزهای هفته برای انجام کارهای روزانه، می‌توانست منجر به توبیخ شدید و دستگیری توسط پلیس ، و همچنین ضرب و شتم و ترور شود.

تابوهایی که در مورد اشکال ادب بین سیاهپوستان و سفیدپوستان وجود داشت، حتی آنها را از دست دادن، اشتراک یک وعده غذایی، نوشیدن مشروب یا سیگار کشیدن در کنار سفیدپوستان منع می‌کرد - هر شکلی از مبادله نزدیک که دری را به روی روابط «پلید» صمیمانه باز کند. در چشم سفیدپوستان جنوب، کنار هم قرار گرفتن در وعده‌های غذایی، مرز نفوذ ناپذیر بین «ما»ی سفید ستودنی و «آنها»ی سیاه کثیف را تهدید می‌کرد.

اصل امتناع عمومی از برابری و احترام متقابل در مورد بی اهمیت ترین سرگرمی ها، مانند بازی های ورق، تاس، دومینو یا بازی های بیلیارد اعمال می‌شد، که ایالت آلاباما حتی در یک محیط خصوصی نیز حضور رنگین پوستان در کنار سفیدان را ممنوع کرده بود. سیاه پوستان اجازه نداشتند در ورزش با سفیدپوستان رقابت کنند چون ممکن بود از آنها پیشی بگیرند. پس از اینکه «پاپا جک» ، جک جانسون ، قهرمان بوکس سیاه پوست، جیم جفریس را ناک اوت کرد ، ده ها شورش در سراسر جنوب رخ داد، که در آن باند هایی از سفیدپوستان خشمگین به تلافی این شکست به سیاهپوسان در خیابان ها حمله کردند. جیم جفریس «امید بزرگ سفید» ها برای عنوان سنگین وزن جهان به نمایندگی از نژاد خود در «مبارزه قرن»ی بود که در رنو در ۴ ژوئیه ۱۹۱۰ برگزار شد. پخش فیلم این مبارزه ممنوع شد زیرا می‌توانست تحریک کننده غرور نابجای سیاهپوستانی شود که جانسون برایشان «نجات‌دهنده نژاد (race savior)» شده بود. و از آنجایی که می‌بایست خطر نقض ناخواسته قوانین نانوشته را به حداقل رساند آمریکایی‌های آفریقایی تبار وقتی به مکان جدیدی می‌رسیدند سریعاً از ساکنان سیاه پوست در مورد هنجارهای محلی در مورد ممنوعیت‌ها سؤال می‌کردند.

وسواس اصلی سفیدپوستان جلوگیری از تماس نزدیک (ارتباط جنسی) با سیاهپوستان بود، زیرا خلوص نژادی، عنصر اصلی فرهنگ مدنی منطقه را تهدید می‌کرد (خلوص نژادی که با تباری پاک تعریف می‌شد که هرگز با سیاهپوستان و دیگر دسته‌های فرو دست آلوده نشده باشد). موارد نزدیکی بین نژادی به شدت زیر نظر گرفته می‌شد، و هرگونه صمیمیتی، واقعی یا خیالی، توسط مردان سیاهپوست به طرز وحشیانه‌ای سرکوب می‌شد، در حالی که در مورد مردان سفیدپوستی که با زنان سیاهپوست رابطه جنسی یا زندگی مشترک بدون ازدواج داشتند، مدارا و سکوت غالب بود. در واقع، بسیاری از سفیدپوستان سرشناس جنوب، از جمله قضات و فرمانداران، این حقیقت را پنهان نمی‌کردند که هم یک خانواده سیاهپوست و همچنین یک خانواده سفیدپوست دارند، امری که

تا زمانی قابل قبول بود که این روابط رسمی نشده و یا در منظر عموم تائید نشده باشد و فرزندان متولد شده از چنین نزدیکی ای در جامعه سفیدپوستان ادغام نشده باشند.

زن سیاه پوست، حتما فاسد است

مردان سفیدپوست می‌توانستند در عین حال با زنان سفیدپوست و سیاه‌پوست رابطه برقرار کنند، در حالی که انتخاب‌های جنسی مردان سیاه‌پوست و زنان سفیدپوست منحصر به نژاد خودشان بود. این باعث شد که زن سفیدپوست جنوب نماد پاکی نژادی و بی‌میل جنسی شود، در حالی که تصویر زن سیاه‌پوست نماد شهوتی و فاسد بودن شد. مردان سیاه‌پوست تحت هیچ شرایطی اجازه نداشتند با زنان سفیدپوست، حتی زنان روسپی، روابط جنسی داشته باشند. چنین رابطه‌ای جدی‌تر از زنا با محارم تلقی می‌شد، شخصی که درگیر آن می‌شد به معنای واقعی کلمه زندگی خود را به خطر انداخت. استفاده از وحشت هیستریک «انحطاط نژادی»، در جریان تشدید ضرب و شتم، شلاق، خشونت دسته‌جمعی، شکنجه و شورش به اوج خود می‌رسید. در طول دو دهه آخر قرن ۱۹، حدود یک سوم از ۲۰۶۰ آمریکایی آفریقایی تبار «لینچ شده»، متهم به تجاوز جنسی یا پا را فراتر از عرف گذاشتن نسبت به زنان سفیدپوست بودند.

علیرغم بی‌رحمی‌شان، مالکین کمک‌هایی به زارعین سهم‌گیر و کشاورزان خود در قالب غذا، مراقبت‌های پزشکی و حمایت در مشکلات قانونی ارائه می‌کردند. هورتنس پاورمیکر (Hortense Powdermaker) با اشاره به این امر به روشنی تائید می‌کند: «رفتار سفیدپوستان نسبت به سیاه‌پوستان با احساساتی همراه است که طیف گسترده‌ای را شامل می‌شود: محبت، مهربانی، ترحم، زیاده‌روی، ترس، خصومت. تنها چیزی که هیچ سفیدپوستی هرگز آشکارا به یک سیاه‌پوست اهدا نمی‌کند، احترام است.» (۱۰)

مینسترل‌ها یا مینسترل‌ها نوازندگان قرون وسطی اروپا بودند: آنها اغلب ترومپت، ارگانون می‌نواختند و آواز می‌خواندند. مینسترل یکی از خادمان خانه‌های اربابی بود ریشه آن لغت لاتین ministralis، به معنی خدمتکار، خدمتکار کوچک است.

مولاتو: در مستعمرات اسپانیا، به کسی گفته میشد که پدر یا مادر او سفید پوست «اسپانیایی» و دیگری سیاه پوست باشد.

- George M. Fredrickson, *The Black Image in the White Mind : The Debate on Afro-American Character and Destiny, 1817-1914*, Wesleyan University Press, Middletown (Connecticut), 1987 (1re éd. : 1971).
- Allison Davis, Burleigh B. Gardner et Mary R. Gardner, *Deep South : A Social Anthropological Study of Caste and Class*, University of South Carolina Press, Charleston, 2009 (1941).
- ۳- این عبارت به وعده سال ۱۸۶۵ برای توزیع مجدد زمین به بردگان آزاد شده ای که روی آن را کار کرده بودند، اشاره دارد. آن ها باور داشتند که می توانند به یک دهقان مستقل تبدیل شوند.
- Hortense Powdermaker, *After Freedom : A Cultural Study of the Deep South*, University of Wisconsin Press, Madison, 1993 (1939).
- John Dollard, *Caste and Class in a Southern Town*, University of Wisconsin Press, Madison, 1988 (1937).
- Allison Davis, Burleigh B. Gardner et Mary R. Gardner, *Deep South...*, op. cit.
- Gunnar Myrdal, *An American Dilemma : The Negro Problem and Modern Democracy*, Harper & Row, New York, 1962 (1944).
- William Edward Burghardt (W. E. B.) Du Bois, *The Souls of Black Folk*, G & D Media, New York, 2019 (1903). Édition française : *Les Âmes du peuple noir*, La Découverte, Paris, 2007
- Cité par Neil R. McMillen, *Dark Journey : Black Mississippians in the Age of Jim Crow*, University of Illinois Press, Urbana, 1990.
- Hortense Powdermaker, *After Freedom...*, op. cit. ۱۰-